

## پیش‌خوانی

### نظری وگذری بر «ناگفته‌ها»ی شهید حاج مهدی عراقی از تاریخ معاصر ایران خاطراتی که در «نوفل لوشاتو» به بیان آمد

■ شاهد توجیدی



دانشجویانی که تشنه اطلاع از وقایع تاریخ معاصر بودند، بیان داشته است. او به لحاظ زمان طولانی حضور در عرصه مبارزات دینی معاصر، گفتنی‌های فراوانی برای اظهار داشت، که عملاً فرصت آن را نیافت. به هر روی اثر ناگفته‌ها که توسط جمعی از جوانانی که شنوای خاطرات عراقی در نوفل لوشاتو بودند، تدوین و نشر یافته و درجای خود منبعی قابل استناد به شمار می‌رود. تدوینگران این اثر در مقدمه آن چنین آورده‌اند:

«خاطرات و تجارب کسانی که خود در صحنه سیاسی، اجتماعی ایران نقش فعال و پیگیر و از نزدیک دستی بر آتش داشته‌اند، سندی معتتم و ارزشمند به شمار می‌رود. بنابراین نشر این گونه خاطرات برای نسل حاضر که می‌خواهد با نظر دقیق‌تری درباره حوادث سیاسی و مبارزات دوران گذشته دآوری کند، راهنمائی خوب و روشنگر برخی تاریکی‌ها و ناگفته‌های تاریخ باشد.

شهید حاج مهدی عراقی که سالیان درازی از عمر خویش را صرف مبارزه با عوامل داخلی استعمار و کسب استقلال و آزادی کرد و پایه‌های وقایع و جریانات سیاسی عصر خویش بیش آمد، در زمره افرادی است که با نقل خاطرات، زوایایی از تاریخ زنده مبارزات سیاسی مردم را بیان می‌کند. وی که در طول زندگی سیاسی خویش بارها گرفتار زندان ستمشاهی شده بود، سسرانجام در سال ۱۳۵۶ از زندان آزاد شد و به زندانی بزرگ‌تر پا نهاد.

این سال‌ها از سویی مصادف باشتاب‌گیری روندانقلاب بود و از سوی دیگر بر اثر فشارها و محدودیت‌های رژیم



۱۳۵۷.نوفل لوشاتو، شهیدمهدی عراقی در کنار امام خمینی

عراق بر امام خمینی، ایشان عراق را به سوی فرانسه ترک و به شهر پاریس مهاجرت کردند. در این دوران پاریس به کانون مبارزات علیه رژیم شاه تبدیل شد و نیروهای مبارز و جمعیت‌های سیاسی ایران برای ملاقات با امام به پاریس رفت و آمد می‌کردند. شهید حاج مهدی عراقی با توجه به رابطه دیرینه خود با امام از جمله افرادی بود که به پاریس آمد. وجود ایشان در این شهر فرصت مغتنمی برای اعضای انجمن اسلامی دانشجویان پاریس بود که از ایشان دعوت کردند تا با نقل خاطرات خود به بازگویی بخشی از تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران بپردازند. ایشان هم با علاقه تمام به این خواسته نظر مساعد نشان دادند و با توجه به فرصتی که پیش آمد، اولین جلسه انجمن با حضور شهید حاج مهدی عراقی در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۵۷ در آپارتمانی با اسم مستعار نسیم، در اجاره انجمن اسلامی تشکیل شد.

در این جلسه پیس از گفت و شنودی مختصر در خصوص چگونگی طرح خاطرات، شهید حاج مهدی عراقی پیشنهاد کرد سخن را از ۲۸ مرداد آغاز و برداشت خود را نسبت به این کودتا باز گو کند و به دنبال این پیشنهاد چنین اظهار کرد. می‌خواهم این را به‌طور تحلیلی بگویم که انگیزه اینکه چرا چنین کودتایی به وجود آمد؟ این برداشتی است که خود من در زندان داشتم و وقتی بیرون آمدم دکتر شریعتی و یکه دیگری از دوستان که نظر م را خواستند که در عده دو جلسه نظر بنام را برایشان بگفتم. حالا اگر دوستان مایل باشند همان نظر را راجع به کودتا در اختیار شما بگذارم؟. . . یکی از حضار گفت چون محفوظات حاج مهدی عراقی بسیار باارزش است، بچهار وقت پیشتر بگذارند و ایشان خاطراتشان را از کودتای ۲۸ مرداد شروع کنند و تا امروز ادامه بدهند و چه خوب است بچه‌ها از زبان کسی بشنوند که خود سال‌ها در صحنه مبارزه و تلاش بوده است. با توجه به این توافق، شهید حاج مهدی از ۸ الی ۲۷ نوامبر ۱۹۷۹ برابر با ۱۷ یا ۱۶ آذر ۱۳۵۷ به نقل خاطرات خود پرداخت که حاصل آن در ۱۲ نوار ۳۰ الی ۴۵ دقیقه‌ای ضبط شد. وی با آن که روزها در بیت امام در نوفل لوشاتو فعال بود، شب‌ها تا پاسی از نیمه‌شب‌بدون خستگی و باحفاظتی درخو رحسین از ناگفته‌ها و جزئیات تاریخ سخن می‌راند و حضار مشتاقانه خاطرات را پیگیری می‌کردند و بدین گونه حاج مهدی عراقی برای همیشه اثری تاریخی از خود به یادگار گذاشت.»

■ احمد رضا صدیقی

هر کس که شناختنی اجمالی از سیر تکوین انقلاب اسلامی داشته باشد، لاجرم به پدیده‌ای که «حاج مهدی عراقی» بر خورده است. او به کوله‌باری از تجربه مبارزات دینی در دوران نضت ملی، به ندای امام خمینی لبیک گفت و تا واپسین ساعات حیات، بر این عهد پای فشرد. سال‌ها تحمل زندان و نیز «زندان در تبعید» او را پیر کرد، اما اراده وی همچنان جوان ماند و پس از آزادی، به یکی از چهره‌های تعیین‌کننده انقلاب مبدل شد. در سال‌وز شهادت این اسطوره انقلاب، با فرزندش جناب امیرعراقی به گفت‌وگو نشستیم که نتیجه آن را بییش روی دارید. امید آنکه مقبول آنتیج

■■■■

**قیل از پیروزی انقلاب اسلامی، شهید مهدی عراقی چقدر گروه فرقان را می‌شناختند؟**

به نام خدا. گمان نمی‌کنم پدرم قیل از انقلاب با آنها آشنایی چندانی داشتند. بعد از انقلاب هم که هنوز چند ماهی از آزاد شدنش از زندان نگذشته بود که به پاریس رفتند و در خدمت حضرت امام بودند. ظاهراً این گروه اغلب از بچه‌های قلکب بودند. غیر از خود گودرزی که اهل آنجان بود. یکی دو نفر نام معلمی‌های دینی خود من و برادرم شهید حسام عراقی بودند. اینجا در مسجد خمسه در خیابان سراب نرسیده به خیابان دولت، کلاس تفسیر قرآن می‌رفتند تا حدی هم فعالیت سیاسی می‌کردند. می‌گفتند که تحت تأثیر افکار دکتر شریعتی هستند، البته آن‌ها دقیقاً نمی‌توانم بگویم که تا چه حد در این ادعا صادق بودند.

**به نظر شما فرقانی‌ها واقعاً تحت تأثیر افکار دکتر شریعتی بودند؟**

به نظر آنهادکتر شریعتی را سیر بلای خودشان کرده بودند. خیلی‌ها تحت تأثیر افکار شریعتی هستند، ولی هر کسی این طور برداشت نمی‌کند. جالب اینجاست اینها کسانی را ترور کردند که بعضی‌هایشان دوست دکتر شریعتی بودند، از جمله پدر خود من و آقای حسین مهدیان که بادکتر شریعتی رابطه دوستانه‌ای داشتند. در سال ۵۶، موقعی که حاج‌آقا از زندان آزاد شدند، از آقای علی آبادی که در حسینه‌ای ارشاد بود، می‌خواهند که ترتیب ملاقات ایشان و دکتر شریعتی را بدهد. من آن موقع امریکا بودم و خبر این ملاقات را بدهدا شنیدم. نمی‌دانم در خانه آقای علی آبادی یا آقای توکل‌ی همدیگر را می‌بینند و پدر شرح مفصلی از زندان خود و مخصوصاً اوضاع سال ۵۴ و تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین و فتوای معروف علما را با تحلیل دقیقی به دکتر شریعتی ارائه می‌دهند. دکتر می‌گوید: چیزهایی را که ما در دانشگاه سوربن یاد گرفتیم، حاج مهدی در زندان و آشپزخانه آنجا یاد گرفته است! به نظر من فرقان از افکار دکتر شریعتی استفاده ابزاری کرد و افکار و رفتار آنها ربطی به دکتر ندارند.

**به نظر شما علت این سوء برداشت چیست؟**

بی‌سوادی، جوانی و بی‌تجربگی. همه افرادی که ما



۱۳۶۶.تصویر منتشر نشده‌ای از شهید حاج مهدی عراقی در خیاط‌زندان قصر

## فرقانی‌هایی مایه وهیجان زده بودند

### پدر می‌دانست نامش در لیست ترور است

در قامت عضو یا سمپات از آنها دیدیم، نهایتاً ۱۸ تا ۲۵ سال بیشتر نداشتند. کسی که حاج آقا رازد، ۲۲ سال داشت و وزنش شاید ۳۵ کیلو بیشتر نبودا یک موجود نحیف بی‌دست و پا البته او در دادگاه، از همه آنها هم شرمنده‌تر و پشیمان‌تر بود.

**خود شما از چه مقطعی با این گروه آشنا شدید؟**
به عبارت دیگر، چه چیز موجب شد که متوجه آنها بشوید؟

آشنایی من با آنها، به بعد از دستگیری‌شان مربوط می‌شود. من تازه در دادگاه بود که فهمیدم خط فکری اینها چیست. چهره‌هایی را هم که ترور کردند، جالب بودند. شهید مطهری، شهید قرنی، شهید کج طرخانی، شهید مفتح و پدر من. وقتی دقت می‌کنم می‌بینم هریک از اینها در جای خود، مهره‌های تأثیر گذاری بوده‌اند. یکی از گروه‌هایی که اعضای این گروه سسنگ آنها را به سینه می‌زدند، فدائیان اسلام بودندا و جالب اینجاست که نمی‌دانستند حاج آقا جزو اعضای فعال این گروه بوده‌اند و وقتی فهمیدند، واقعاً ماتمانش برده بودا خبر نداشتند که شهید نواب و فدائیان اسلام با فتوای مراجع اقدام می‌کردند، در حالی که اینها سر خود این کارها



می‌کردند، در حالی که اینها سر خود این کارها را می‌کردند. در این جلسه پیس از گفت و شنودی مختصر در خصوص چگونگی طرح خاطرات، شهید حاج مهدی عراقی پیشنهاد کرد سخن را از ۲۸ مرداد آغاز و برداشت خود را نسبت به این کودتا باز گو کند و به دنبال این پیشنهاد چنین اظهار کرد. می‌خواهم این را به‌طور تحلیلی بگویم که انگیزه اینکه چرا چنین کودتایی به وجود آمد؟ این برداشتی است که خود من در زندان داشتم و وقتی بیرون آمدم دکتر شریعتی و یکه دیگری از دوستان که نظر م را خواستند که در عده دو جلسه نظر بنام را برایشان بگفتم. حالا اگر دوستان مایل باشند همان نظر را راجع به کودتا در اختیار شما بگذارم؟. . . یکی از حضار گفت چون محفوظات حاج مهدی عراقی بسیار باارزش است، بچهار وقت پیشتر بگذارند و ایشان خاطراتشان را از کودتای ۲۸ مرداد شروع کنند و تا امروز ادامه بدهند و چه خوب است بچه‌ها از زبان کسی بشنوند که خود سال‌ها در صحنه مبارزه و تلاش بوده است. با توجه به این توافق، شهید حاج مهدی از ۸ الی ۲۷ نوامبر ۱۹۷۹ برابر با ۱۷ یا ۱۶ آذر ۱۳۵۷ به نقل خاطرات خود پرداخت که حاصل آن در ۱۲ نوار ۳۰ الی ۴۵ دقیقه‌ای ضبط شد. وی با آن که روزها در بیت امام در نوفل لوشاتو فعال بود، شب‌ها تا پاسی از نیمه‌شب‌بدون خستگی و باحفاظتی درخو رحسین از ناگفته‌ها و جزئیات تاریخ سخن می‌راند و حضار مشتاقانه خاطرات را پیگیری می‌کردند و بدین گونه حاج مهدی عراقی برای همیشه اثری تاریخی از خود به یادگار گذاشت.»

## خارچ

کفت‌و‌گو ۸۸۴۹۸۴۷۹

از اینها می‌توانند منشأ اختلاف بشنوند.»
یادم نمی‌آید که حاج آقا در مورد این مسائل حرف زیادی زده باشند، ولی در عمل، خواستشان حسایی جمع بود و تا حدی تمهیدات امنیتی را رعایت می‌کردند.

**از کجا متوجه می‌شدید که حواس ایشان جمع است؟**

مثلاً وقتی در خیابان راه می‌رفتیم، متوجه می‌شدند که چند نفر جوان بیخودی در جایی جمع نشده‌اند یا فلان کسی که عبور کرد، مشکوک به نظر می‌رسیدا موقع رانندگی در آینه پشت سر را می‌پاییدند. پدر همه این احتیاط‌ها را می‌کردند و در عین حال و فشارغ از همه این دقت‌ها، آغاز ترورها برایشان بسیار طبیعی بود و تا جایی هم که امکان داشت این امر را به دیگران هم تذکر می‌دادند. با این همه تقدیر این بود که به شهادت برسند، یعنی همان جایگاهی که همیشه آرزو می‌کردند.

**شهید عراقی در بین گروه‌های مختلف چه‌ر محبوبی بودند و احتمال ترور شدن ایشان خیلی کم بود. تحلیل شما از انتخاب ایشان به عنوان یکی از سوزه‌های ترور چیست؟**

همین طور است. پدر با گروه‌ها و افراد مختلفی از تباط داشتند و طیف از تباطات ایشان، بسیار گسترده بود. همیشه هم در دعوای سیاسی، میانه را می‌گرفتند و به نظر نمی‌رسید دشمن داشته باشند. ما به عنوان خانواده ایشان تصور نمی‌کردیم که کسی به فکر ترور ایشان باشد و فکر نمی‌کردیم به خاطر مردمداری و علاقه همه به ایشان، کسی قصد جان ایشان را بکند. اما خودشان همیشه نگران بودند که نکند در بستر بیماری از دنیا بروند و شهادت نصیبشان نشود و در آخر هم به تمنای دیرین خود رسیدند.

**از روز حادثه بر ایمان بگویند. پدر را در آن روز چگونه دیدید؟**

آن روز عصر، قرار بود برای من به خواستگاری بروند. حاج آقا ته دل به این وصلت راضی نبود، در عین حال نمی‌خواست من مکدر بشوم. صبح که داشتند می‌رفتند به من گفتند که به آنها خبر بده که ما ساعت ۴،۵ می‌رویم خانه‌شان! من رفتم و خواپیدم حدود یکی دو ساعت بعد، مادرم آمدند و گفتند: «امیرا! بلندشو. انگار اتفاقی افتاده» ما ماشین نداشتیم و با ماشین یکی از همسایه‌ها رفتم بیمارستان امیرمهر.

**ماجرا از چه قرار بود؟**

آقای حاج حسین مهدیان - که آن روز قرار بود همراه پدر به مؤسسه کیهان بروند و در آن حادثه مجروح شدند- گفتند که حاج آقا پشت فرمان نشستند و ایشان در صندلی کناری، حسام پشت سر آقای مهدیان می‌نشیند و پاسدار هم پشت سر حاج آقا. چند موتورسوار، خیابان زمرد و کوچه منزل حاج آقا مهدیان را می‌بندند و دو نفر هم در گوشه‌ای پنهان می‌شوند. حاج آقا سر کوچی می‌خواهند به دست راست بیچیند که آنها ماشین‌ها را به رگبار می‌زنند. حاج آقا درجا شهید می‌شوند، ولی حسام و حاج آقا مهدیان به بیمارستان منتقل می‌شوند. ظاهراً حسام هم وسط راه تمام کرده بود. نکته جالب این است که حاج آقای مهدیان بیشتر از حسام و حاج آقا در تیررس آنها بودند، ولی تا وقتی که اجل انسان سر نرسد! اگر ۱۰۰ تا تیر هم به طرف آدم شلیک شود، زنده می‌ماند. یکی از کسانی که شاهد ماجرا بود، می‌گفت که پدر از ماشین پنهان می‌شوند و همان موقع تیر به شاهر گشان می‌خورد! بعد کم آنها در منطقه اعلامیه‌ای را پخش و فرار می‌کنند.

من موقعی که به بیمارستان رسیدم، دیدم جنازه حسام را دارند در آمبولانس می‌گذارند. فهمیدم که جنازه حاج آقا را برای تشییع به طرف بازار برده‌اند. نمی‌دانستم قرار است جنازه‌ها را به بهشت‌زهرام منتقل کنند یا به قم ببرند که آقای انواری آمدند و گفتند: امام فرموده‌اند جنازه‌ها در قم دفن شوند.

**شما حضرت امام را در مراسم تشییع دیدید؟**

خیر، ولی شنیدم که تشریف آورده بودند. تشییع جنازه خیلی شلوغ بود. من در ماشین آقای صیایغان بودم. غروب همراه خانواده خدمت امام رفتم. دست پدربزگمان شکسته بود و با همان وضعیت آمدند. مادر حاج آقا، بخارم، عمویم، نادر ماشین خودشان می‌رفتند و حسام را هم می‌برند. موقعی که در سال ۴۳ حاج آقا را به زندان بردند، حسام دو سال بیشتر نداشت و به همین دلیل، خیلی به حاج آقا وابسته بود و مدام دلش می‌خواست در کنار پدر باشد.

### نظر پدر تان درباره ترورهایی که صورت می‌گرفت چه بود؟

من فقط چند ماه آخر عمر پدرم در کنارشان بودم و می‌خواستم دوباره به امریکا برگردم. یادم هست که شرباط اجتماعی، فوق‌العاده ملتهب بود و چیزها و مجاهدین خلق و فرقانی‌ها و امثال اینها به شدت فعال بودند. یادم هست مرحوم حاج احمدآقا هر وقت به خانه ما می‌آمدند و با حاج آقا صحبت می‌کردند، حتی از به انحراف کشیده شدن دوستان هم نگران بودند، هر رسد به کسانی که نسبت به نظام موضع داشتند.

با این همه، حاج آقا معتقد بودند این وضعیت، امری کاملاً طبیعی است و بعد از هر انقلابی اتفاق می‌افتد. می‌گفتند: «وقتی نظامی سرنگون می‌شود و نظام دیگری جای آن را می‌گیرد، طبیعی است که طرفدارگان ساکت نمی‌نشینند و از هر راهی که دستشان برسد، ضربه خواهند زد. تازه بین طرفداران نظام کم دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و هر یک

## روزنامه جوان | شماره ۵۱۷۶

**اگر به قول خودشان، حاج مهدی عراقی در آن سه مقوله نمی‌گنجید، پس چرا ایشان را ترور کردند؟**

تنها گناه پدرم نزدیکی و وابستگی به حضرت امام بود و بیس. ترور حاج آقا یک دستور تشکیلاتی بود و هیچ یک از آنها شناختی از حاج آقا نداشتند. یوسفی چند سال داشت؟

۲۱ یا ۲۲ سال. صدایش را هم ضبط کردند. از جریان دادگاه بگویند؟

ما را فقط زمان محاکمه یوسفی صدا می‌زدند. در مورد بقیه هم همین طور بود. مثلاً در مورد محاکمه ضارب شهید مطهری هم، همین کار را می‌کردند. یک بار هم ما را به دادگاه گودرزی، یوسفی و یکی دو نفر دیگر دعوت کردند.

**نهایتاً متوجه نشدید انگیزه اینها از این ترور‌ها چه بود؟**

برحسب آنچه من فهمیدم، همه‌شان تحت تأثیر تفاسیر و القانات گودرزی این کارها را کرده بودند. تحلیل‌ها و دیدگاه‌های شخصی آنها، خیلی کم‌عیار و در حد صفر بود.

یکی از دوستان پدر شما- که از قضا هم‌محل هم بودید- مرحوم حاج آقا تقی حاک طرخانی بود. به عنوان مثال در نیاقتید که ایشان را چرا ترور کردند؟

می‌گفتند گودرزی به سراغ ایشان رفته و درخواست پول و کمک کرده و حاج طرخانی هم گفته اگر قبل از انقلاب کمک می‌کردم به خاطر این بود که انقلاب پیروز شود، حالا که این اتفاق افتاده، کمک معنا ندارد! آنها هم این جواب را از او به دل گرفته بودند!

**به نظر شما اینها به چه جریاناتی وابسته بودند و از چه کسانی دستور می‌گرفتند؟**

به نظر من اینها به قدری بی‌مایه و سطحی بودند که بعید می‌دانم به یک جریان سیاسی شناسنامه‌دار و اهل فکر وابسته باشند. احزاب دیگری با دولت‌های خارجی، هر کسی را به عنوان مزدور به کار نمی‌گیرند و طرف باید مایه‌هایی هم از خودش داشته باشد. من خیلی باور نمی‌کنم که گفته باشند اسناد مربوط به گودرزی از لانه جاسوسی به دست آمده است! من چنین پتانسیلی را در اینها ندیدم. به نظر من گودرزی از کارهایی که کرده بود پشیمان بود، ولی دیگر راهی برای توبه و بازگشت برای خودشان باقی نگذاشته بود. حرف‌های او به قدری بیش پا افتاده و سطحی بودند که واقعاً چیز زیادی یادم

## د

**به نظر م فرقانی‌ها دکتر شریعتی را سپر بلای خودشان کرده بودند. خیلی‌ها تحت تأثیر افکار شریعتی هستند، ولی هر کسی این‌طور برداشت نمی‌کند. جالب اینجاست اینها کسانی را ترور کردند که بعضی‌ها ایشان دوست دکتر شریعتی بودند، از جمله پدر خود من و آقای حسین مهدیان که با دکتر شریعتی رابطه دوستانه‌ای داشتند**

نمانده است. همانطور که عرض کردم روزی که حکم اعدام‌شان را صادر کردند، ضارب شهید مفتح خیلی شاد و شگول بودا بقیه هم خیلی ناراحت بودند، ولی مثل او هم خوشحال نبودند. در مجموع انسان‌های هیجان‌زده و غوغایی‌ای بودند و عمق و محتوایی نداشتند. نکته‌ای که در طول این سال‌ها من و خانواده‌ام را خیلی آذیت کرده، این است که در سال‌های اول کشسانی می‌آمدند و می‌گفتند که فرقان دست‌نشانده یکسری عوامل داخلی بوده که به خاطر قدرت، اینها را از سر راه برداشتن! اینکه بگویند اینها عده‌ای دست‌نشانده و عوامل خارجی‌ها بودند، خیلی آدم را آذیت نمی‌کند، اما تصور اینکه کسانی در داخل و به خاطر قدرت، این انسان‌های آرزومنند را از بین برده باشند، بسیار آزاردهنده است. آن هم اگر کسانی باشند که شما یک عمر به آنها اعتماد و اعتقاد داشته‌اید. اصلاً بنای ذهنی و اعتقادی انسان به هم می‌ریزد. البته زمان که گذشت، احساس کردم این حرف‌ها را برای تحریک عواطف ما می‌زند تا واکنشی نشان بدهیم و آنها بهره‌بردارِی‌ها خودشان را بکنند. واقعیت این است که تا امروز هم هنوز به من ثابت نشده که واقعاً عوامل داخلی بی این کار بودند. به هر حال انقلاب بزرگی در کشور ما روی داد و بدیهی است که منافع کشورهای بزرگ به خطر افتاد و طبیعی است که به سراغ مهره‌های اصلی بیایند و آنها را از پا درآورند تا به ریشه بزنند.

به نظر تاریخ دائماً در حال تکرار است. بسیاری از حوادث انقلاب ما، به اوضاع صدر اسلام شباهت دارد، فقط شکل ظاهری آنها فرق می‌کند و مثلاً چهره نفاق فرق کرده است. هر زمانی شرایط خاص خود را دارد، بنابراین شما با جوان امروز، نمی‌توانید به زبان جوان سال ۵۷ حرف بزنید. با اینها باید با زبان جدیدی حرف زد، چون شرایط موجود و طبعاً چهره نفاق تغییر کرده است.

**با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید.**